

از انقلاب تا انقلاب

اگر بخواهیم مشخص‌تر و با توجه به علوم جدید آرای خود را در باب انقلاب اسلامی و فلسفه سیاسی آن شرح دهیم، مشخصاً از لحاظ فلسفی و روش شناختی، گفتمان انقلاب در مقابل پراگماتیسم معنا و مفهوم می‌یابد...



اگر بخواهیم مشخص‌تر و با توجه به علوم جدید آرای خود را در باب انقلاب اسلامی و فلسفه سیاسی آن شرح دهیم، مشخصاً از لحاظ فلسفی و روش شناختی، گفتمان انقلاب در مقابل پراگماتیسم معنا و مفهوم می‌یابد. پراگماتیسم فلسفه‌ای است که در ایالات متحده آمریکا در نیمه دوم قرن نوزدهم بسط یافت و بیشتر از همه با نام سی.اس.پی. پریس (1985)، ویلیام جیمز (1975) و جان دیویی (1939) ارتباط دارد (تدبنتون، یان کرایپ: 167). این فلسفه اگر چه نوظهور است اما با بررسی آرای فلسفی سده‌های پیشین در غرب، می‌توان ربط تئوریک آن را با ایده‌های نیکولو ماکیاوولی، پارتو و... دریافت. این فلسفه، لب لباب مدعیاتش گرایش به نسبی‌گرایی فلسفی و معرفتی است. به‌گونه‌ای که نه آشکارا از مفهوم عقل متعارف عقلانیت وسیله هدف ماکس وبر کمک می‌گیرد و نه بر مفهوم قاطع‌تر نظریه انتخاب عقلانی تکیه می‌کند، بلکه بیشتر در باب عقلانیت‌های مختلفی که در موقعیت‌های مختلف وجود دارد سخن می‌گوید (تدبنتون، یان کرایپ: 170). این مقوله البته شکل جدید سوگیری تئوریک است که مشخصاً با تفکر اصول محور سر سازش ندارد. سخن از عقلانیت‌های مختلف در موقعیت‌های مختلف در واقع تأکید بر لحاظ کردن عامل نفع در شکل بخشیدن به کنش‌های سیاسی-اجتماعی است. در اینجا، اقتضای یک وضعیت است که تعیین تکلیف می‌کند نه ماهیت آن وضعیت و پیش فرض فلسفی‌ای که نحوه برخورد با آن را گوشزد می‌کند.

البته در جهان اجتماعی معاصر و مشخصاً حتی درون عالم اسلامی جریان‌هایی که متأثر از فلسفه غرب بودند نیز همین نسبی‌گرایی معرفتی را طرح می‌کردند. در آرای منورالفکران صدر مشروطه و پس از آن در ایده‌های جریان غربگرا در ایران این چنین موضع‌گیری‌هایی به کرات دیده می‌شد. بنابراین پرداختن به آرای شهید مطهری از حیث آن‌که ایشان از لحاظ فلسفی اصلگرا بودند می‌تواند وجه ممیزه خصایص ایدئولوژیک یک جریان مکتبی با دیگر نسخ‌های فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی را مشخص کند. در این باب باید به نقش شهید مطهری در انقلاب اسلامی، نگاهی خاص و ویژه داشت.

ایشان در روزگار پیش از انقلاب، خطابه‌های دوران ساز و مکتوبات بسیاری داشت که در تکوین نظریه انقلابی برای نیل به تغییر وضع موجود و سامان یافتن انقلاب اسلامی، نقش مؤثری را ایفا کردند، پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز رویه‌های ایشان بر شبهاتی که در باب انقلاب اسلامی و مفهوم جمهوری اسلامی انجام می‌گرفت مانیفست عقیدتی اسلامگرایان و انقلابیون بود. در نظر استاد شهید، انقلاب اسلامی، ماهیتاً در ادامه نهضت اولیه پیامبر اسلام (ص) حادث شده است و بالطبع خصایص آن نیز مشابهت تامی با نهضت نبی اکرم (ص) دارد. ایشان در یک سخنرانی که در انجمن اسلامی پزشکان در سال 1358 دارد می‌فرماید: انقلاب صدر اسلام که یک انقلاب اسلامی و مذهبی بود در همان حال که انقلاب معنوی بود، انقلاب سیاسی هم بود، در همان حال که انقلاب معنوی و سیاسی بود، انقلاب مادی و اقتصادی هم بود؛ یعنی حریت، آزادگی، عدالت، نبودن تبعیض‌های اجتماعی و شکاف‌های طبقاتی در متن تعلیمات اسلامی است، یعنی آن دو بعد دیگر بیرون از اسلام نیست.

راز موفقیت این نهضت (انقلاب اسلامی) این است که آن دو بعد هم رنگ اسلامی به خود گرفت. در جامعه ما واقعاً برای پر کردن شکاف طبقاتی مبارزه می‌شد، ولی در این حد مبارزه می‌شد که یک رنگ معنوی هم گرفته بود که اسلام می‌گوید نباید شکاف طبقاتی [در جامعه باشد]. اسلام می‌گوید جامعه باید جامعه توحیدی باشد، اسلام طرفدار جامعه بی‌طبقه است، جنبه‌های آزادیخواهانه هم رنگ اسلامی به خود گرفته بود.

همین تحلیل شهید مطهری از انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که در نظر ایشان همان جامعیتی که تعالیم اسلامی دارد، در ماهیت انقلاب اسلامی نیز دیده می‌شود. بدین معنا که انقلاب اسلامی، تنها به یک جنبه اقتصادی یا سیاسی یا فرهنگی نظر ندارد و به صورتی جامع مبانی خود را سامان داده است.

در این جامعیت اصولگرایی فلسفی ماهیت جهت‌گیری‌ها را مشخص می‌کند و به آزادی و به کاستی‌های اقتصادی و مصایب فرهنگی، جدا از آنکه از وجهی سلبی به منظور محو آنها می‌نگرد، در هیأتی ایجابی، بدیل معرفتی و عملی، آن را هم معین می‌کند؛ برای اینکه انقلاب ماهیتاً اسلامی است... (نه یک انقلاب صرفاً معنوی که انقلاب معنوی فقط برای نیایش و عبادت کردن است)؛ یعنی یک انقلاب همه جانبه اسلامی است؛ یعنی روح این انقلاب را چه از جنبه مادی، چه از جنبه آزادیخواهانه و چه از جنبه‌های دیگر، اسلام تشکیل می‌دهد، در این صورت تداومش هم در آینده باید بر همین مبنا و اساس باشد یعنی هم باید کوشش کنیم آن را اسلامی کنیم ولی نه اسلامی یکجانبه، اسلامی باشد نه مشترک و موتلف، اسلامی باشد نه طبقاتی محض، اسلامی باشد نه آزادیخواهانه محض، اسلامی باشد نه فقط روحانی و معنوی محض (مطهری، آینده انقلاب اسلامی، 74).

در نگاه شهید مطهری، انقلاب اسلامی اصولی همه جانبه دارد که جامعیت آن باید مدام تسری یابد. در این نگاه تطور تاریخی بعد از حدوث انقلاب یا نسبی‌گرایی معرفتی‌ای که در هیأتی پراگماتیستی، خصایص انقلاب را مورد تأویل‌های نسبی‌گرایانه و مدام در حال تحول ماهوی معرفی می‌کند، مطلقاً محلی از اعراب نمی‌یابد. بنابراین اصولگرایی مبتنی بر اصول انقلاب، انقلابی که ریشه در تعالیم اسلام و نهضت‌های نبی اکرم (ص) دارد، مکتب و مسلکی است که در آن اصول معرفتی و عملی لایتغیرند و نیازی به ملاحظه قراردادان مفاهیم دیگر از مسلک‌های دیگر برای تئوریزه کردن ماهیت اسلامی آن نیست، چرا که یکی از اصول اسلام و انقلابی که براساس اسلام نضج گرفته است، حفظ استقلال مکتبی آن است.

شهید مطهری در این باب، یعنی حفظ استقلال مکتبی، به شدت به رویکردهایی که در آن از سوسیالیسم، اگزیستانسیالیسم و... مفاهیمی اخذ می‌شود و سپس با لعاب اسلام عرضه می‌شود انتقاد می‌کند و آن را التقاط و ناقض استقلال مکتب بر می‌شمرد و حتی معتقد است این مکتب‌های التقاطی به عقیده من ضررشان برای اسلام از مکتب‌هایی که صریحاً ضداسلامی هستند اگر بیشتر نباشد کمتر نیست (مطهری، آینده انقلاب اسلامی، 97).

بنابراین در نظر شهید مطهری رویکرد به انقلاب اسلامی در عین حال که باید دارای جامعیت باشد، می‌بایست، از الگوی التقاطی دوری کند تا استقلال مکتبی اسلام‌گرایان را در حفظ شود. همین حفظ استقلال مکتبی است که در نظر شهید مطهری در نهایت راه را بر بروز ویژگی‌های متعالی چون احساس شخصیت کشف من اسلامی و بسط تمدن اسلامی می‌گشاید. فی‌الواقع از همین حیث است که شهید مطهری نسبت به مسئله التقاط حساس هستند و خطر آن را عظیم‌تر از مکاتب ضداسلامی می‌دانند.

هنگامی که تفکر دینی با یک منش ضد مکتبی مواجهه نظری و عملی پیدا می‌کند، مؤلفه‌های این مواجهه از حیث عقیدتی و عملی کاملاً عیان هستند، یعنی تفکر ضد مکتبی، صریحاً اعلام می‌دارد که چرا با اندیشه دینی به مقابله می‌پردازد و این مقابله چگونه سامان می‌یابد. اما در التقاط، مؤلفه‌های شرک و بعضی از مؤلفه‌های توحیدی با یک لعاب شبه ایدئولوژیک با هم ادغام می‌شود. با اضافه شدن نفاق اجتماعی-سیاسی برای صبغه عملی بخشیدن به این التقاط نظری، راه برای مسخ شدن نظری تفکر اصیل دینی و فریفتن اذهان گشوده‌تر می‌شود.

از دیگرسو، شهید مطهری با ترسیم مؤلفه‌هایی چون استقلال مکتبی به ادامه یافتن انقلاب اسلامی در مسیر نظری و عملی خود نیز نظر دارد. ایشان با طرح این مفهوم، بینش اصولگرایانه‌ای را پرورش می‌دهند که در آن مقدمات و مقومات نظری پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی، موجود است و می‌تواند در وجهی پویا عمل سیاسی‌ای را سامان دهند که با محو هرگونه عنصر مخالف استقلال مکتبی راه را برای بسط دیگر وجوه استقلال که ذیل استقلال مکتبی مطرح می‌شوند، بگشاید.

از این بحث، آیت‌الله شهید مطهری بحث مهم استقلال فرهنگی را طرح می‌کنند؛ اصلاً امکان ندارد که استعمار اقتصادی باشد بدون استعمار سیاسی و استعمار فرهنگی. پایه استعمار سیاسی و استعمار اقتصادی، استعمار فرهنگی است... مگر ممکن است ملتی را استعمار اقتصادی و استعمار سیاسی بکنند، بدون آن که استعمار فکری بکنند یعنی بدون آنکه فکرش را هم طوری بسازند که با استعمار سیاسی و اقتصادی جور در بیاید، شخصیت فکری او را از او بگیرند، او را به آنچه مال خودش است بدین کنند و به آن فکری که از ناحیه استعمارگر آمده خوشبین کنند؛ به آداب خودشان بدبین باشند، آداب آنها را بهتر بدانند. به رسوم خودشان بدبین باشند، رسوم آنها را بهتر بدانند.

به ادبیات خودشان بدبین باشند، فلسفه آنها را از فلسفه خودشان بهتر بدانند. به دین و آیین خودشان بدبین باشد، دین و آیین آنها را بهتر بدانند. به کتاب‌های خودشان بدبین باشند، کتاب‌های آنها را از کتاب‌های خودشان بهتر بدانند، هر چه از ناحیه آنهاست، آن را خوب بدانند و هر چه از ناحیه خودشان است آن را بد بدانند (مطهری، خطابه استقلال و آزادی).

همشهری آنلاین - سجاد نوروزی